

در زمان داری

با جبران گذم

با بستن رودت مناسب

با سر بستن مانع برهنه ناری

هنگام

در استخوان گویای خفته خورشید

بزیم آبی تا خراباناست همه یکی در کوب  
 بهر هم زدن که آمان نشافت  
 درد در دانه گریه سیاه منقش را تراهد همه  
 ایا چرا است آری ما و آهنگاری است  
 در دستان عرکه های هنر است  
 نزال با دران دریا های فرود است  
 صبر و صبر است

انگشتان فرودش بشکران  
 در محبت از اهداست شبانه  
 صد دانه که سینه های بی شکست  
 در این راز با دران در عرق های نادانی من  
 کلمه اهداست به تپانده همه زبانی در سارا  
 در خود های من ده

تی

اقراغ صفر دین است  
 امن نه منم - نه من منم  
 کجا بکلمه خدا رسید نفس بر عقل در کعبه  
 کلام است اقراغ زنده چون کرمان شب تاب در هم می براند  
 رعدایی تا هم بارش کاف

در زردای چشم  
زنگاری رحمت را  
در حزن تدلیگم نمی کند .

x x x

اگرش چون چای شیرین است و شیرین است  
چاهی به محق عشق و یار نمی نور  
دغره می زند | چون یک شوی ، چای را خندان می پس نه  
الکست تدلی آید نه تدلیست ار

تألفت که زیباست :

تنگ هیچ کلامی ، محق با کلامی را دم عن زند ،  
جر چشم حسنه ما از بناده های بهم یافته

x x x

برق حیرت آبی در غلغله صبح برده های با ماهی  
شان از سلام و خزان تنگش می دهد .

صدایست رعایت عزت و سگد در زیباکی که مادران بیاد حسنه اند  
"معنی" و آهده های که سفندان چرا ~~...~~ لغتیم

با کل "رؤیت" باران ، آنگاه

شانه ها از استا بر می آید

هر کلامی ! و ارانه باید خواند

x x x

آنقدر جان من از زخم دورا بر همه است زده است

خداستگاه

کاروان لعلستان

با چای استخوان دندان بدو -

شکل خمیده بر جان زنده دل را هائوری زنده

ای جان شگفت از که گم ؟

در اوقات قدیمی نوازی + با بجز نازگی نازگی +

گدگن زاده می شود به لسان کلام را نمی داند

و بسبب کتبه را در قنداق خود بر باران هدیه نمی دهد

x x x

خدای حرکت با جادوی آرام

بیاسی بر بال را ناز می فرستد

زرا بهنگام محمود آفتاب استیلا کردم خدا هم کرد

تا همه خدایان را از دست نم

و در عتب ما نشان همه چیز استیلا

در گریه های کمال خود شب شده

x x x

و آبی زلفان دوازی

به جاده های مرفان خردن و نیم اندیز صیرت را

ش و زانده

۱  
۱

دایم ترا هر ناماد در شراب  
در سطح کلمه باقی بماند  
هر دو مایه استخوانه از عادت اسیر بریدند

\*\*\*

چنگلی از برادران آبی  
دسته هان از جناب سخی  
در درازای تیز چشمی صبا کی جنابان  
آداب آنکس که بباد  
دستبر زنی ز بجزه از کوز

\*\*\*

بشرها کی هست عواری، همدیگر مادی  
و عیب تنفر با حال کسرها کی نهی  
حیث که فنز با اسم را با بریش عبور کنم عجز از کرد است؟  
مدار است کبر سکه های تادی یا  
دیوانی را طریقت تانسان

\*\*\*

درد خود را من زانیه در ایندی درد را  
تا این جو پای رفته در باز داشت کلمه های زلالی بهمد است  
جوی من بود دلالت تانیه های نفس با برش برانه  
در راه اهر شرماء کلمه از است که من استند  
دبابت هر بلوغ - خال کلبه ای است که مر شده

ما سق در تنگائی در لوم س زنگاری  
نصا در پهنای س مجنون را مرگدیه  
۲۲۴

سرمایه های بازار ایلیز  
پاییزهای خستنی ناحیه های دردی  
دنا در دانی که هرگز نمی رسد  
به عاشقانه بران نه عاشقانه بال

بودی در تصویر شقایق لقران  
با دریاکی اجداد س فلکوتی بر زمان شب اکلکی گفته  
۲۲۵

شعران هسته رادی داستنی  
چرا در نایب درد منی نالیه  
| در جرمه رده در کمر شراب هم فریاد کنی س خوام نمی برد  
۲۲۶

کاش کسی ز آب طلا می را از نفس چشمان ما نجات می داد  
اگر آبی آبی است آب س که گزرا تا مگر راست  
شیرین پیروز را باز بلند  
رهگذر است هدای عمرت نفس نفس دارد

کدام بر سرهای "کبای چه؟" را در فریب لغت، ما نشان کنوی .

از چیزهایی ؟ هم است ،

کتابی که آنها را بردار ، چون سیده های سیده در سیدی بر خای

xxx

در اینده های هم را در روی اسباب نه کنی محوی .

یا بر ترا یک ترازن به من است  
شبه ترا یک ترازنند ترا در فویش  
ما قبت از راه ، آرت شد

ما فویش ترا کرد و سوسر سیدی همه جان با کنی  
بر کده عده های شکره نیافت .

xxx

کردن بلور ! اردن ملای ! اردن کج !

در سطح کلمات به دنبال ما قبت کنی از خردانی به ما نزل اند  
از زنا به نگار میر .

آفتاب عبادت کفیه بی خرا و در اری لای دور را  
بناقصی جا در زبان کلانتری بود مرعان ، ار هم می انزل  
و دفتری باها های آرزوان ،

دینا بتر از آسین - ناهل شده در آب -

کجای از تنگ گاه خفاج می گدند

در آن شب تنها در درازا بقیه های سده آدم می چرخد

دفرادش بیک برب جزوی - زرد - سرخنی - ساقی - را دوری زنده

استی اوراق دفتر را از همه بر مانی |

بدون کاغذ نیز دفتر مانوسه کلمه های مانوسه مانده -

قبرستانها - اشغال را در یک نام صمد کرده اند - "نهم"

سوزش آتش که سبب است را

به حقه های شیطان مجسمه است  
اصول حقیقت بر پوست کیده بارنگهای بخشش از عالم مانده

در باطنهای محله شادروم با موسیقی اخلاص کارهای

سه تار درویشی که در است -

به هیچ نام داده دارد است -

نمای اسبان در شکلهای سینه زدن

حاجت رسیدن بر کافای در اسسم قرعانی را داده

هو راب، نقش و فکر زره‌های صیدان قدما کی آداری

بزدگ می زند، کار شررا

انگشتان زرد نادر سر تراست قبیله کی نام را بریدند

صدای تار خفته تار

x x x

ردی که بر خطوط محمود هم نام بر می دارد

کله های فدای بی برترین خرد و سر امید را

قرن نگاه کرد

در اندلج من خسته دل ندانم کسیت !

تنها کلام نادانسته اش دانش بود

اشتر کسیت !

و کسیت چه کی ؟

کلمات را در عهد دل اعتراف آن ناکار متعاقب در دلف کسیت

تا فرزان باهوش را نخرانیم

او خدا کله بودا

x x x

تاجت بنیر کل دارا، کفر آهسته .

صدان زن عمود جمع های تاسیل

و دارا که تنها ترین دارا است، آواز فریب برده و فریاد برده  
و فریاد در جمله ما، برایش نمانی من حرفه .

× × ×

خانه های تریب، در حالی که حکم اینست دست دارند .

مانندانه ترین گروه در دوازده های تریب

مبور گدایان هستی است، فاکلوی : اینهم بله برد

اگر رفیق شفق در دست پیمان باشی

شماره شصت و شش، زنی در از این، بر این هم بیالین هائس،

ماجره های مریضه قناتی را بر سر می انداخت،

حرفم بر دوازده هستی، آنا لطیفه (هم بهمانزای تبارت رقم ده)

× × ×

مقره های سیمت، هفت بر این مدار نموجر فته

بوسه های برترین سبک، آنکا تک بار بر بزماله

تک یروزه، بی عیب است